

ج: نه مجاز نیست، مراد جدی او این است. نه این که لفظ را در آن دارد استعمال می‌کند، رجل را در رجل استعمال کرده. ولی می‌فهمند این... مثل باب کنایات هست، آن را می‌خواهد با این کلام افاده کند.

و اما بحث بعدی که «المطلب الرابع» باشد که اگر اجازه به من بدهید من امروز خیلی حال ندارم، یعنی بعد از این بحث این مراجعاتی که حالا این چند روز ان شاء الله تمام بشود غائله انتخابات تمام بشود ان شاء الله. و صلی الله علی محمد و آله.

جلسه ۳۵

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

در آستانه روز بسیار پر عظمت و مبارک ۲۲ بهمن هستیم، روزی که خدای متعال به وعده خودش وفا فرمود که «إن تنصروا الله ینصرکم و ینتصرون».

تلاش و سعی و کوشش امام امت و مراجع بزرگوار و امت وفادار به اسلام در طی حدود شانزده سال، پانزده سال، شانزده سال بحمدالله به نتیجه رسید و خدای متعال ملت بر طواغیت پیروزی بخشید و هم چنین به جزء دوم این آیه مبارکه «و ینتصرون» به این وعده هم وفا فرمود که با گذر ۴۱ سال از این پیروزی شکوهمند در همه فراز و نشیب‌ها و مشکلاتی که دشمنان برای ملت پدیده آورده‌اند و یا کمبودها و نواقص و تقصیراتی که خود اولیای امور بعضاً داشتند یا دارند اما در عین حال مردم تفکیک قائل هستند بین مسائل و حضور آنها بحمدالله... این حضور بسیار امر لازمی است و حتی همین تکبیر شب ۲۲ بهمن که خیلی‌ها در اثر گذر زمان دیگر وفاداری‌شان نسبت به گفتن تکبیر کاهش پیدا کرده یا این که بی تفاوت شدند. نه، همین تکبیر و بلند کردن صدای تکبیر که پدر ما در همان سن هشتاد سالگی هم می‌رفتند بالای پشت‌بام و این تکبیر را حتماً می‌گفتند، یعنی مقید بودند برای این که این اظهار شکر در درگاه خدای متعال هست، و اظهار این است که راه ما راه تکبیر است و راه اطاعت خدای متعال هست و همه پیروزی‌ها را ما از خدای متعال می‌دانیم. ان شاء الله همه برادران هم در شرکت در ان شاء الله راهپیمایی ۲۲ بهمن

و هم در این که هم ساعت ۹ گمان می‌کنم معمولاً اعلام می‌کنند، از هر خانه طلبه‌ای با صدای رسا ان شاءالله صدای تکبیر بلند خواهد شد، ان شاءالله.

س: ما با بلندگو می‌گوییم.

ج: خیلی خوب. الحمدلله. شکر الله سعیکم. منتها با بلندگو نگوئید، با صدای معمولی تان بگوئید که همسایه‌ها اذیت نشوند.

س: نه حاج پردیسان، مجتمع است یک نفر بالاخره باید میاندار باشد با بلندگو بگوید بقیه جواب بدهند.

ج: حالا ما مثلاً سابقاً همین محله‌ای که ما زندگی می‌کنیم می‌بینیم که خب گاهی منزل طلاب محترم هم هست، آقایان هستند، سابق‌ها شاید صدای تکبیر بلند می‌شد حالا کم‌کم که هی دیگه زمان‌ها گذشته و این‌ها گاهی دیگه آن صدا را نمی‌شنویم. خب عرض می‌کنیم به این که ان شاءالله همگان بر این مسأله اهتمام داشته باشند و ان شاءالله... این حجت است، وقتی خانه طلبه و روحانی... قهراً دیگران هم اقتداء می‌کنند، آن‌ها درس می‌آموزند و آن‌ها هم ان شاءالله این کار را خواهند کرد. خلاصه زندگی علما و مشی و سلوک علما در مردم بسیار مؤثر است و اگر ما پایبند باشیم ان شاءالله این‌ها تأثیر خواهد گذاشت و یکی از مظاهر شکر خدای متعال نسبت به این نعمت بزرگی است که عطا فرموده.

«المطلب الرابع حجية الغاء الخصوصية و تحديد دائرتها» بحث مطلب چهارم که مطلب اساسی و مهمی هم است این است که خب حالا این الغاء خصوصیتی که گفته شد، تعریف آن گفته شد، مناشیء آن گفته شد، آیا این الغاء خصوصیت واقعاً حجت است و می‌شود به آن اتکاء کرد برای احتجاج بنده در درگاه خدای متعال یا خدای متعال بر بنده که معنای حجت این است که «یصح الاحتجاج به من طرف العبد و من طرف المولى» آیا این الغاء خصوصیت این جورى هست یا نه؟ و هم چنین بعد از این که اصل حجت مسلم شد دائره این حجت را مشخص کنیم. مثلاً می‌گوییم خبر واحد حجة، اصلش. حالا این دائره حجت کجاست؟ حتماً باید خبر صحیح باشد، صحیح باشد، یعنی همه‌شان عدل امامی باشند؟ یا نه خبر موثق هم حجت است که همین که موثق باشند، آدم‌های راستگویی باشند ولو امامی نباشند. یا خبر حسن حجت است؟ که توثیق ندارند ولی مدح دارند، در کتب رجال از آن‌ها تعریف شده، مدح شده. خب این‌ها حدود حجت خبر واحد می‌شود، بعد از فراغ از اصل حجت خبر واحد، حدود حجت که تا

کجاها این حجیت وجود دارد می شود بحث تحدید، این جا هم همین جور. الغاء خصوصیت اولاً بحث این است که حجیت هست یا نه؟ بعد ما فرغنا از اصل حجیت، حدود و ثغور این حجیت را باید بحث کنیم که در کجاها حجیت است، کجا ممکن است حجیت نباشد.

خب می فرمایند که «حجیة الغاء الخصوصية» و تحدید و مشخص کردن دائره این حجیت. «قد اتضح مما تقدم أن الغاء الخصوصية على انحاء» برای این که ببینیم آیا الغاء خصوصیت حجیت هست یا حجیت نیست به این مسأله باید توجه کنیم که در اباحت قبلی گفتیم که الغاء خصوصیت دارای اقسامی است. تارة گفتیم الغاء خصوصیت ناشی می شود از بعض مناشی ای که برای ما یقین می آورد به عدم خصوصیت، یا اطمینان می آورد به عدم خصوصیت. خب این جایی که یقین می آورد یا اطمینان می آورد، اگر یقین آورد که حجیت آن مسلم است. اگر اطمینان هم آورد که گفتیم اطمینان هم حجة عقلاییه که شارع آن را امضا فرموده و حجیت است. بیانات دیگری هم داشتیم برای حجیت اطمینان قبلاً. علی ای حال اطمینان چیه؟ حجیت است. پس در این صورت الغاء خصوصیتی که یوجب القطع بعدم الخصوصية او یوجب الاطمینان بعدم الخصوصية، این حجیت است و لا کلام فیه.

و لکن تارة الغاء خصوصیت برای ما از منشایی ناشی نمی شود که علم می آورد یا اطمینان می آورد، بلکه از منشایی ناشی می شود که دلالتی ایجاد می کند. حالا این دلالتی که ایجاد می شود تارة باز دلالت قطعی و اطمینانی است. خیلی خب باز هم همین می شود که گفتیم حجیت است. و آخری نه، ظهور است. دلالت به حد قطع و اطمینان برسد نیست، بلکه ظهور است. وقتی دلالت ظهوری شد تارة قائل می شویم که این دلالت ظهور مال لفظ است، تارة قائل می شویم نه، مال فعل است. مثل مرحوم آقای بروجردی قدس سره. اگر قائل بشویم که الغاء خصوصیت «دلالة لفظية» و ظهور لفظی» بنابراین که بگوییم حجیت ظواهر اختصاص ندارد به آن ظواهر متعارفه و معموله، بلکه ظواهری هم که ناشی از الغاء خصوصیت می شود، این را هم در کبرای حجیت ظواهر داخل است که ظاهراً این است که همین جور باشد. پس بنابراین از باب حجیت ظواهر می گوئیم حجیت است. اگر هم گفتیم نه این چنین نیست، این مال لفظ نیست، این مال فعل است که بعداً توضیح آن را بیشتر خواهیم داد. باز بنابر این که بگوییم حجیت ظواهر افعال هم عند العقلاء حجیت است، و شارع هم ردع نفرموده. باز هم همین جور می شود، مثلاً از باب مثال شما اگر برای این که به دست بیاورید عدالت یک نفری را خب یکی این است که بیته و شهود عدل بیابند بگویند هذا عادل، که این می شود دلالت لفظیه. اگر دیدید که آدم های عادلی که مهمت به شرع و انجام وظایف هستند این ها مقید هستند می آیند

پشت سر فلان آقا نماز بخوانند، خب این جا آیا از این کارشان نمی فهمید این عادل است، دلالت ندارد این کارشان بر عدالت آن؟ این می شود دلالت فعل، این دلالت فعل هم مانند دلالت، بلکه گاهی اقوی از دلالت... حالا یک جا گفت عادل، آن جا که می گوید عادلٌ حالا شاید تقیه کرده، شاید روی یک جهتی بوده، اما این فعل که همیشه می آید نماز می خواند، نمازش را هم تکرار نمی کند، این بیشتر شاید دلالت دارد، اقوی است دلالتش بر این که... گاهی دلالت فعل اقوی می شود، ظهور فعل اقوی می شود از ظهور لفظ. خب پس بنابراین از این که متکلم این فعل را انجام داده، این خصوصیت را انجام داده گاهی می فهمیم به این که مقصودش مثال زدن است، مقصودش این نیست که بخواید تقييد بکند، مقصود این است که مثال می خواهد بزند. وقتی مثال بود قهراً حکم تسری پیدا می کند به موارد دیگر. پس تا حالا گاهی الغاء خصوصیت یوجب القطع أو الاطمینان، گاهی نه، لایوجب القطع و الاطمینان، بلکه ظهور است. حالا إما ظهور اللفظ و إما ظهور الفعل. یک ظهور سومی هم داریم که لا ظهور اللفظ است و لا ظهور الفعل و آن ظهور الحال است. ظهور الحال. خود ظهور حال هم از حجت است، مثلاً شما در باب اطلاق گیری می گوید مقدمات حکمت می خواهیم. مقدمه اولای مقدمه حکمت چیست؟ این است که این گوینده در مقام بیان است. در مقام بیان بودن را آدم از کجا می فهمد؟ یک وقت بله می آید تصریح می کند می گوید «أنا أكون فی مقام البیان ولی معمولاً که این جوری نیست. الان من که دارم حرف می زنم به شما عرض کردم أن أكون فی مقام البیان؟ اما حال من که آدم این جا نشستم، برای بحث آمدم نشستم خب این حال دلالت می کند بر... نمی خواهم شوخی کنم، نمی خواهم هزل بگویم، در مقام بیان هستیم. انسان از وجنات شخص، از خصوصیات شخص، از قرائن می فهمد که این در مقام بیان است. یک کسی مثلاً آدم دارد رد می شود سلام می کند می گوید سلامٌ علیکم، آیا می خواست تحیت به من بگوید یا نه، می خواست یک لفظی را همین جور بگوید، نمی خواست به من تحیت بگوید، اگر تحیت باشد و ابش واجب است اما اگر نه، عند الملاقات نمی خواهد تحیت بگوید، می خواهد به این کلام تکلم بکند، همین. قصدش تحیت نیست، «وَ إِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا» (نساء/۸۶) این شاملش نمی شود. اما ظاهر حالش شخص چیه؟ ظاهر حالش این است که نه، از باب تکریم و تحیت و اینها دارد می گوید سلامٌ علیکم، نه همین جوری. اتفاقاً عند الملاقات خواسته این جمله را همین جور اداء کند بدون اینکه... یا خواسته قرآن بخواند «سَلَامٌ عَلَیْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ» (زمر/۷۲) این ظاهر حال است، این ظاهر حالها چیه؟ این ظاهر حالها حجت عقلایی است، شارع هم اینها را ردع نکرده، خودش هم براساس همین ظواهر حالها با مخاطبیتش، با کسانی که با او رفت و آمد داشتند و اینها برخورد می فرموده. پس بنابراین اگر ظاهر حال هم شد و ما از ظاهر حال متکلم فهمیدیم که

خصوصیتی برای این سخنی که دارد می‌گوید یعنی چیزی که موضوع قرار داده یا این چیزی را که شرط قرار داده خصوصیتی برای این نیست. از کجا فهمیدیم؟ از ظاهر حالش، این هم حجت می‌شود. پس بنابراین هر جا این جوری بود پس فتحصل مما ذکرنا که الغاء الخصوصية حجةً برای این وجوهی که گفته شد.

می‌فرمایند که «فقد اتضح» آشکار شد و روشن شد «مما تقدم أن الغاء الخصوصية على انحاء» برای اقسامی است «الاول أن يكون» آن الغاء خصوصیت «ناشئ من العلم أو الاطمینان بعدم الخصوصية و هو حجة» این علم حجت است «لحجية القطع أو الاطمینان» که توضیح داده شد.

«الثانی: أن يكون» آن الغاء خصوصیت «ناشئ من ظهور خطاب معین» این خطاب معین در مقابل آن است که بعداً می‌آید که از چند خطاب روی هم رفته گفتیم قبلاً، از چند خطاب روی هم رفته می‌رفتیم گاهی خصوصیت وجود ندارد. گاهی از یک خطاب می‌فهمیم، گاهی نه، از ضمیمه شدن خطاب‌های متعدد می‌فهمیم که قبلاً بیان شد. «أن يكون ناشئ من ظهور خطاب معین» از ظهور خطاب معین در چی؟ ظهور در عدم خصوصیت عرفاً. «فيكون داخلاً في الظهور اللفظي على وجه» که حالا که ما از یک خطاب معینی از ظهور یک خطاب معینی فهمیدیم، این ظهور خطاب معین داخل در ظهور لفظی می‌شود «على وجه» بنابر یک وجه و یک مسلک که گفته بشود الغاء خصوصیت‌ها مدلول الفاظ هستند که دیروز توضیح می‌دادیم «و هو حجة» و اگر این داخل شد در ظهور لفظی پس آن حجت است، چرا حجت است؟ «لدخول النحو من الظهور اللفظي» تحت کبرای حجیت ظهور. حجیة الظهور که یک کبرای مسلمی است که آن قدر مسلم است که به قول مرحوم آقای خویی من لدن آدم الی زماننا هذا و الی یوم القيامة همه عقلای عالم بر آن اتکاء می‌کردند فلذا ایشان می‌فرماید بحث حجیت ظهور و حجیت ظواهر از علم اصول نیست، چرا؟ چون مسأله اصولیه یا هر علمی آن‌هایی است که بدیهی نباشد و این، این قدر بداهت دارد که لایستحق آن یسمی بمسأله، که بخواهیم در اصول بگوییم مسأله اصولی. حالا این فرمایش ایشان را قبول نداریم به این شکل، ولی می‌خواهیم بگوییم این قدر این مسلم است که آن بزرگوار این جور سخن گفته راجع به حجیت ظهور.

بله، «و يكون داخلاً في الظهور الحالي على وجه آخر» این الغاء خصوصیت داخل است در ظهور حالی بر وجه آخر و مسلک دیگر که می‌گوید آقا نه، این جایی که شما الغاء خصوصیت می‌کنی مثلاً مولی گفته «الرجل اذا شك بين الثلاث و الاربع» این تعدی حکم به مرأة داخل در ظهور لفظی نیست، الرجل که یعنی مرد پس این داخل در ظهور

لفظی نمی‌شود، اما ظهور حال است یعنی آدمی که دارد این حرف را می‌زند ظاهر حالش این است که می‌خواهد بگوید مکلف، ولو این کلامش راجع به خصوص رجل است، اما ظاهر حال این متکلم به تناسب حکم و موضوع یا جهات دیگر این است که می‌خواهد بگوید مکلف این است، حالا این را از باب مثال گفت، این تنطق او به رجل از باب یک نمونه است، از باب یک مصداق است پس می‌شود ظهور حال. می‌فرماید «فیکون داخلاً فی الظهور الحالی علی وجه آخر و مسلک آخر» که توضیح دادیم. «و هو ایضاً حجة» و این ظهور حال هم حجت است «بنائاً علی کونه موجباً لحصول القطع أو الاطمینان بمراد المتکلم» بنابر این که ظهور حال موجب حصول قطع یا اطمینان به مراد متکلم بشود یا اگر موجب قطع و اطمینان هم نمی‌شود «أو شمول الکبری الکلیة المذكورة لمثل هذا الظهور» آن کبرای کلی که ذکر شد که کبرای حجیت ظهور باشد، بگوییم آن شامل این جور ظهور هم می‌شود. این که می‌گوییم «الظهور حجة» هم ظهور لفظی را می‌گیرد، هم ظهور حالی را می‌گیرد. «کما هو لیس ببعید» کما این که شمول آن کبرای کلیه به مثل این ظهور امر بعیدی نیست.

این جا از نظر عبارت که گفته شده است «و یکون داخلاً فی الظهور الحالی علی وجه آخر و هو ایضاً حجة بناءً علی کونه موجباً لحصول القطع أو الاطمینان» که ظهور حالی را دو قسم کرده؛ ظهور حالی تارةً موجب قطع و اطمینان می‌شود که خب به خاطر این جهت حجت است. تارةً موجب قطع و اطمینان نمی‌شود ظهور حالی، به خاطر کبرای حجیت ظهور می‌گوییم حجت است. این یک مقداری توی ذهن می‌زند این عبارت، چرا؟ برای خاطر این که همان طوری که در کتاب‌ها گفته شده در السنه علماء هست، ظهور را ما در جایی به کار می‌بریم که احتمال خلاف در آن وجود دارد، در مقابل نص و صریح و در آن احتمال خلاف وجود ندارد. آن وقت از یک طرف بگوییم ظهور حال، از طرف دیگر بگوییم یقین بیاورد. این جور در نمی‌آید، که اگر ظهور می‌گویید یقین‌آوری یعنی چی، یا اطمینان‌آوری یعنی چی؟ فلذا خوب است که این جا به جای «و یکون داخلاً فی الظهور الحالی» باید گفت «داخلاً فی المدلول الحالی یا فی الدلالة الحالیة» دلالت بله، دلالت هم جایی را می‌گیرد که صریح است و احتمال خلاف نمی‌دهیم، هم جایی را می‌گیرد که ظهور است و احتمال خلاف هم در آن داده می‌شود.

«الثالث: أن یکون ناشئاً من ملاحظة الادلة المتعددة الواردة فی موارد خاصة متفرقة» مورد سوم در مقابل مورد دوم که از ظهور یک خطاب معین به دست می‌آید، مورد سوم این است که «أن یکون ناشئاً من ملاحظة الأدلة المتعددة»

این الغاء خصوصیت ناشی بشود از ملاحظه ادله متعدد و فراوانی که وارد شده است در موارد خاصه متفرق و متشتت، مثال همان که می‌گفتیم، یادتان باشد چه مثالی برای این می‌زدیم؟ می‌گفتیم مثلاً شارع...

س: حاج آقا یعنی ظهور با قطع ضمیمه می‌شود اما ظهور ممکن است با ...

ج: بله، ولی لازم نیست که حتماً... با اطمینان جمع می‌شود، بله.

موارد متفرقه این بود که مثلاً در فلان موضوع سائل آمده سؤال کرده فرموده خبر ثقه آن جا حجت است. یک موضوع دیگری سؤال شده فرموده خبر ثقه حجت است. یک موضوع دیگر... ده‌ها مورد برای اثبات موضوع فرموده خبر ثقه حجت است. یک کبری نداریم که «خبر الثقة حجة فی الموضوعات كلها» این جور ما اطلاقی نداریم. موارد متفرقه و متشتت داریم ولی چون این‌ها متعدد و متکثر است و موارد مختلفی که ماهیت‌هایش هم گاهی با هم تفاوت می‌کند و جهاتش مختلف است، از این‌ها اصطیاد می‌کنیم که این‌ها پس خصوصیت ندارد. گفتیم کثرت موارد به حساب احتمالات موجب می‌شود که الغاء خصوصیت می‌شود، که پس این خصوصیت ندارد، آن خصوصیت ندارد، آن خصوصیت ندارد و الا اگر خصوصیت بود این قدر گسترده نبود. فلذا یک کبری کلی از آن استفاده می‌شود. حالا این سومی می‌فرماید اگر آن الغاء خصوصیت ناشی شده باشد از ملاحظه ادله متعدده وارده در موارد خاصه و ویژه که این موارد خاصه هم متعدد و متشتت است. «و هو ایضاً حجة» این هم حجت است. بنابر چی؟ بنابر فرمایشی که آقای آخوند... علاوه بر کفایه آقای آخوند یک الفوائد دارد. توی آن فوائدها گاهی یک چیزهایی فرموده که توی کفایه نرفته، توی حاشیه‌اش بر رسائل نرفته. یک چیزهای به درد بخوردی هم ایشان در آن جا دارد، در آن فوائدها. ایشان در آن جا در باب ظهورات می‌فرماید گاهی ظهور از یک کلام واحدی نشأت می‌گیرد مثل ظهورهای متعارف. گاهی نه، از تراکم کلمات مختلف روی هم رفته یک ظهور جدیدی هم پدیدار می‌شود. هر کدامشان یک ظهوری دارند برای خودشان، این‌ها را کنار هم که می‌گذاری یک ظهور جدیدی هم پدیدار می‌شود مثل همین جا که می‌گوید خبر الثقة این جا حجة، خبر الثقة آن جا حجة، خبر الثقة، این‌ها هر کدام معنایش این است که جا حجت است، این جا حجت. عمومی از آن در نمی‌آید، خودش معلول اولی خودش است. اما این‌ها کنار هم که قرار می‌گیرد یک مدلول جدیدی، یک ظهور جدیدی پیدا می‌شود، پس معلوم می‌شود خبر الثقة حجة هر جا می‌خواهد باشد. بنابراین که ما این کبری را بپذیریم باز الغاء خصوصیت‌هایی که مستند به موارد متفرقه هست پس این هم می‌شود حجت.

می‌فرمایند که «و هو ایضاً حجةً بناً علی شمول کبری حجیة الظهور» آن کبرای حجیت ظهور شامل می‌شود چی را؟ «للظهور المتحصل من مجموع ادلة المتفرقة» آن ظهوری که به دست می‌آید از مجموع ادله پراکنده، «عند ملاحظتها جميعاً کخطاب واحد» وقتی ما این خطاب‌های گوناگون و متفرق و پراکنده را مثل یک خطاب که از یک نفر سرزده ملاحظه‌اش کنیم. وقتی این‌ها را مجموعی کنار هم نگاه می‌کنیم این ظهور سوم هم از آن استفاده می‌شود. «ثم إنک قد عرفت سابقاً أنّ الغاء الخصوصية الناشئ عن الظهور داخلٌ فی المفهوم الموافقة عند بعض الفقهاء» همین بحث دیروز داشتیم، گفتیم عند بعض الفقهاء که محقق بروجردی قدس سره باشد، ایشان می‌فرمودند که الغاء خصوصیت داخل مفهوم موافقت است، این همان است. «و حیث أنه التزم بأنّ المفهوم مطلقاً من قبیل ظهور الفعل» و چون ایشان ملتزم است، همین طور که دیروز این‌ها را گفتیم، ایشان ملتزم است به این که مفهوم مطلقاً؛ چه مفهوم موافقت، چه مفهوم شرط، چه مفهوم وصف، چه مفهوم غایت، چه مفهوم تعدی و سایر مفاهیم، ایشان ملتزم است به این که این مفهوم مطلقاً از قبیل ظهور فعل است نه ظهور لفظ. ظهور فعل است. «فالغاء الخصوصية» پس قهراً نتیجه چه می‌شود؟ فاء تفریع است. پس نتیجه این گفتار این محقق بزرگ این می‌شود که الغاء خصوصیت چون مفهوم موافقت است، مفهوم هم که منشأش فعل است پس بنابراین لازمه‌اش این است که الغاء خصوصیت مدلول چی باشد؟ فعل باشد.

«فالغاء الخصوصية الناشئة عن الظهور كان عنده من سنخ ظهور الفعل» این از سنخ ظهور فعل است در نظر آن بزرگوار. که ظهور فعل را هم توضیح دادم که گفتم اقتدای کسی به امام جماعتی این ظهور فعل است دیگه، این جاها را هم ایشان می‌گویند این‌ها ظهور فعل است. ظهور چه فعلی؟ آوردن این شرطیه مثلاً، آوردن وصف، آوردن این قید، همین آوردن، مدلول آن آورده شده نیست، آورده شده آن لفظ است، مدلول آورده شده نیست، مدلول آوردن است. چرا این را آوردی؟ هر کسی از آوردن یک کاری، یعنی انجام یک کار یک غرضی دارد.

س: مفهوم هم نیست.

ج: مفهوم به معنای لغوی‌اش هست دیگه، یعنی فهمیده شده و الا منطوق هم مفهوم است. ولی این اصطلاح اصولی است، به این جور فهمیده شده‌ها می‌گویند مفهوم، به آن جور فهمیده شده‌ها می‌گویند منطوق. خب ایشان توضیح این جوری داده، فرموده ببینید هر فعلی که از کسی صادر می‌شود بر اثر یک غرضی است، افعال عقلاء همیشه صدورش

به خاطر چیه؟ یک غرضی است دیگر، علت غایی. هیچ کسی نمی‌شود کاری را انجام بدهد بدون علت غایی، یک هدفی را دنبال می‌کند. آوردن هر فعل و صدور هر فعل از شخص ظاهرش این است که این فعل را... اصداً این فعل از او برای رسیدن به آن هدف متعارف و عادی آن فعل است. برای رسیدن به آن است. ظاهرش این است. فلذا است ظهور فعل در این می‌شود که برای آن هدف آورده شده. مثلاً کسی که حرف می‌زند، سخن می‌گوید خب سخن گفتن یک فعل است دیگه، این یک فعل است. متعارف مردم سخن گفتن را برای چی می‌گویند؟ برای تمرین می‌گویند؟ یا برای این که آن مدلولش را به شخصی افهام کنند؟ هدف غایی سخن گفتن، هدف متعارف این است که می‌خواهند مطلبی را که این کلام دال بر آن است، منتقل کنند به طرف فلذا است این حمل می‌شود این کلام این شخص بر این جهت. حالا اگر یک قیدی آورد، قید را معمولاً توی کلام برای چی می‌آورند؟ می‌خواهند بگویند این حکمی که دارم می‌گویم مال این جایی است که این قید باشد. پس ظهور پیدا می‌کند در این که این حکم مال این جایی است که این قید باشد. حالا نفس این حکم، یا سنخ این حکم، اگر نفس این حکم باشد مفهوم پیدا نمی‌کند، اگر سنخ این حکم باشد مفهوم پیدا می‌کند. به توضیحاتی که دیگه در آن جا داده شده که اگر سنخ را مقید است، مترتب بر این قید است، پس اگر قید نباشد سنخ حکم نیست دیگه، پس مفهوم درست می‌شود. اگر نه، شخص این حکم... اما سنخ آن را من کار ندارم، فعلاً این حرفی که دارم می‌زنم راجع به این است، وقتی که این قید باشد. اگر این قید نباشد حالا فعلاً حرفی نمی‌زنم. چرا حرفی نمی‌زنم؟ چون یا اطلاع ندارم فعلاً باید محاسبه کنم، یا این که بنا ندارم حالا بگویم. فلذا همه جاهایی که قید داریم، یک مفهومی به این معنا دارد، یعنی شخص الحکم عند انتفاء این قید نیست. اما سنخ الحکم هم هست یا نیست؟ که آن ملاک مفهوم متعارف است، آن محل کلام است که بر آن دلالت می‌کند یا نه؟ پس بنابراین وقتی هم که می‌گوید الرجل اذا شك بين الثلاث و الاربع، در این جور موارد آوردن مثال به جای موضوع حقیقی، آوردن یک مثال و یک نمونه از اغراض عقلایی است، این جا هم فلذا حمل می‌شود که این فعل برای این غرض بوده، پس می‌فهمیم برای این غرض آورده، از باب مثال آورده، پس بنابراین الغاء خصوصیت می‌شود چون یکی از مناشئ الغاء خصوصیت این بود که برای مثال بیاورد، از باب مثال آورده باشد.

خب می‌فرمایند که «و توضیح ذلك أنه ذهب» آنه آن بعض فقهاء «ذهب الى أن الملاك الوحيد في الاستفادة المفهوم» تنها ملاک برای استفاده مفهوم چیست؟ «ظهور الفعل الصادر عن الغير في كونه» فی کون آن فعل صادر، «صادراً عنه» صادر شده از این غیر «لغاية النوعية العادية» برای آن هدف نوعی که عادتاً مردم آن را دارند و نوع

مردم آن را دارند. «فإنَّ الغایة النوعیة من ذکر نفس الکلام عادتاً حکایة معناه» عادتاً غایت از خود سخن گفتن، خود کلام را بیرون انداختن و به آن تکلم کردن، چیست؟ حکایت معنایش هست، پرده برداشتن از روی معنا و مضمون آن است. این مال خود کلام است. و غایت نوعیه از ذکر خصوصیات آن کلام که آن خصوصیات عبارت است از شرطش، یا وصفش یا غایتش و نحو این‌ها، بیان چیست؟ «بیان دخالتها فی المطلوب» می‌خواهد بگوید این‌ها دخالت در مطلوب دارند. «و هذا هو المنشأ لثبوت المفهوم» منشأ ثبوت مفهوم هم این است که آوردن این حمل می‌شود، چرا آورده؟ می‌گویند برای غایت نوعی. غایت نوعی از آوردن شرط، وصف، غایت، قید، چیست؟ این است که می‌خواهد بگوید این دخالت دارد. دخالت در چی دارد؟ در سنخ حکم، در نوع حکم. فلذا همین است که می‌گویند قیود ظهور در احترازیت دارد، یعنی اگر این نباشد حکم نیست. این در نوع این حکم این دخالت دارد.

«و هذا هو المنشأ لثبوت المفهوم فیقال بأنَّها لو لم تکن دخیلة» پس گفته می‌شود در اثر این ظهور فعل، گفته می‌شود در مقام استفاده از کلام اشخاص و گویندگان، گفته می‌شود «بأنَّها» به این که این قیود، این شرط، این خصوصیت، این وصف، این غایت، اگر دخیل نبود «لما ذکره المتکلم» متکلم داعی نداشت بیانش بکند. «فالنفس ذکرها تدل علی ارادة المفهوم» دقت کردید؟ «فالنفس ذکرها» آوردنش، نه آورده شده دلالت می‌کند که دلالت دارد. نه، همین که این را آورده می‌فهماند است که برای غایت متعارفه این است، که غایت متعارفش این است که این دخالت دارد.

«و تطبیق ذلک فی المقام» حالا تطبیق این فرمایش ایشان که دلالت فعل باشد در مقام که الغاء خصوصیت باشد به این شکل می‌شود که «أن یقال إنَّ الغرض النوعی من ذکر الرجل فی الخطاب مثلاً» که گفته «إذا شکَّ الرجل بین الثلاث الاربع مثلاً فلیفعل کذا هو الممثل عادتاً» رجل وقتی معمولاً توی این جور احکام، مردم می‌آورند. این آوردنش از باب چیست که می‌گویند رجل؟ از باب مثال زدن است. پس این متکلم که الان گفته ظاهرش این است که همان غایت متعارف را دنبال دارد می‌کند، از باب مثال آورده.

«فبذلک» چون از باب مثال است «فبذلک» پس به خاطر همین تمثیل بودن «یتعدی الی المرأة ایضاً و علی هذا المبنا کانت حجیة هذا النحو من الغاء الخصوصية من باب حجیة ظهور الفعل» در لفظ. و بر این مبنای این فقیه بزرگوار، این بعض الفقهاء که این جور مفهوم را توضیح دادند، می‌باشد حجیت این نحو از الغاء خصوصیت از باب حجیت ظهور فعل نه از باب حجیت ظهور لفظ. از باب حجیت ظهور فعل است در نظر مبارک مثل محقق بروجردی قدس سره.

س: ثمره عملی ...

ج: حالا ممکن است یک جاهایی ایشان ثمره عملی هم از این بگیرند اما مطلب این است که این دقتی است که ایشان کردند که خب این هم... مثلاً یکی از ثمرات عملی اش این است که شما باید این را در باب دلالت الفاظ در چینش مسائل اصولی قرار بدهید، این جزو مباحث الفاظ است یا نه خارج از مباحث الفاظ می شود، این مثلاً از نظر نگارش است، از نظر واقعیت هم خب واقع مطلب چیزی باشد انسان بیاید چیز دیگری بگوید این هم درست نیست. در یک روایتی از امام صادق سلام الله علیه توی اصحاب شان، بعضی ها را منع کردند از مباحثه کردن، گفتند تو مباحثه که می کنی طرف را ساکت می کنی یعنی حرف هایی می زنی که او نمی تواند جواب بدهد ساکت می شود ولی حرف های باطل می زنی، او نمی تواند جواب بدهد. حرف حق باید زد و شخص را مجاب کرد نه به مغالطه و باطل. و چون این قدر تو سواد نداری به حرف های باطل می آیی افراد را مجاب می کنی، منظور حضرت با مخالفین است، می گوید با آن ها مباحثه می کنی آن ها را ساکت می کنی اما با حرف هایی که نادرست است فلذا منع فرموده. یکی از چیزها همین است که ما در علوم باید استدلال درست داشته باشیم، استدلال نادرست درست نیست. حالا این واقعاً این دلالت فعل را بگوییم دلالت فعل است نگوئیم دلالت لفظ است. خب حالا برای این که دل مان گرم هم بشود به این که الغاء خصوصیت حجیت است، می فرمایند از بعض روایات استفاده می شود که امام علیه السلام از الغاء خصوصیت در قرآن شریف استفاده کردند و آن این روایت مبارکه است. این روایت را هم امروز بخوانیم.

«ثم إنه مما يؤكد حجية الغاء الخصوصية ما رواه محمد بن يعقوب عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد» که احتمالاً احمد بن محمد بن عیسی اشعری قمی است «عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ عُمَانَ بْنِ عَيْسَى عَنْ سَعِيدِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عِ جُعِلَتْ فِدَاكَ أَمْرًا دَفَعْتُ إِلَى زَوْجِهَا مَالًا» یک خانمی یک مالی را از اموال خودش را داد به همسرش «دفعت الی زوجها مالاً من مالها» چرا داد؟ «لِيَعْمَلَ بِهِ» تا این که آن همسر با این مال معامله کند. ظاهرش این است که مضاربه، عقد مضاربه با او بسته که این مال من را بگیر با این کار کن، سود که کرد فلان مقدار آن مال من، فلان مقدارش مال تو مثلاً. «وَقَالَتْ لَهُ حِينَ دَفَعْتُ إِلَيْهِ أَنْفَقَ مِنْهُ» وقتی این پول را به همسرش می داد این خانم گفت که خرجی داشتی، یک مخارجی هم داشتی عیب ندارد از این مصرف بکنی، اجازه برداشت از آن.... بعد گفت که «فَإِنْ حَدَّثَ بِكَ حَدَثٌ فَمَا أَنْفَقْتَ مِنْهُ حَلَالًا طَيِّبًا» اگر از آن پولی که من به دست تو دادم، از آن خرج کردی برای زندگی و فوت شدی حلال. یعنی معلوم می شود مجانی نگفته. اگر فوت شدی حلال و من ابراء کردم ذمه تو را

«فَإِنْ حَدَّثَ بِى حَدَثٌ» و اگر من مردم باز حلال، لازم نیست بیایی آنهایی که خرج کردی به ورثه من، به فرزندان من و به اینها بدهی، باز هم حلال. چه خانم خوبی بوده. «فَمَا أَنْفَقْتَ مِنْهُ فَهُوَ حَلَالٌ طَيِّبٌ» حلال و طیب و طاهر و پاک است. «فَقَالَ أَعِدْ» حضرت فرمودند این سؤال را اعاده کن، دو مرتبه اعاده کن. «فَقَالَ أَعِدْ عَلَيَّ يَا سَعِيدُ الْمَسْأَلَةَ» سعید همان روای آخر است که سعید بن یسار باشد، فرمود این مسأله را دو مرتبه تکرار کن. حالا چرا حضرت فرمود دو مرتبه تکرار کن. یا برای این که موضوع خوب مشخص بشود که حضرت جواب که می دهد بعداً، گاهی حضرت که می فرماید اعاده کن برای این که موضوع خوب واضح بشود که چی پرسید که جواب را درست تلقی بکند. یا برای این که کسانی که آن جا نشسته بودند آنها هم از این سؤال بهره مند بشوند که حالا از روایت استفاده می شود افراد دیگری هم آن جا بودند. خب حضرت فرمود که اعاده کن المسأله، «اعد على يا سعيد المسأله فَمَا ذَهَبَتْ أُعِيدُ الْمَسْأَلَةَ عَلَيْهِ اعْتَرَضَ فِيهَا صَاحِبُهَا» من همین که شروع کردم مسأله را بر امام اعاده کنم آن مردی که به من گفته بود این را از امام بیس خودش آن جا نشسته بود، خودش شروع کرد مسأله را گفتن. این امرأه دفعت الی زوجها، آن زوج توی مجلس بود، او به این سعید بن یسار گفته بود این را از امام صادق بیس. حالا که من پرسیدم، امام فرمود اعاده کن تا من خواستم اعاده کنم خودش پیش دستی کرد و خودش گفت آقا مسأله این است.

س: به خاطر همین مطلب امام فرموده اعاده کن؟

ج: نه، چه می دانیم. حالا شما اگر می دانید که...

«فَلَمَّا ذَهَبَتْ أُعِيدُ الْمَسْأَلَةَ عَلَيْهِ اعْتَرَضَ فِيهَا صَاحِبُهَا وَكَانَ مَعِيَ حَاضِرًا» صاحب این مسأله با من حاضر بود خدمت امام، (جای ما خالی بوده که در این مجالس خدمت ائمه علیهم السلام باشیم) «فَأَعَادَ عَلَيْهِ مِثْلَ ذَلِكَ» این صاحب مسأله مثل همان را که من گفته بودم خدمت امام اعاده کرد خدمت امام «فَلَمَّا فَرَغَ» پس چون آن زوج فارغ شد و آن صاحب مسأله از ارائه مسأله اش، «أَشَارَ بِإِصْبَعِهِ إِلَى صَاحِبِ الْمَسْأَلَةِ» امام سلام الله علیه با انگشت مبارکش اشاره کردند به صاحب مسأله، خطاب به او کردند و اشاره کردند و فرمودند که «فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا هَذَا إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهَا قَدْ أَفْضَتْ بِذَلِكَ إِلَيْكَ فِيمَا بَيْنَكَ وَبَيْنَهَا وَبَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَحَلَالٌ طَيِّبٌ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ» سه بار فرمودند اگر می دانی که «قد افضت بذلك اليك» این القاء کرده و افاضه کرده و اعطا کرده به آن مطلبی که نقل کردی به سوی تو، بین خودت و او و خدا، بین خودت و خدا می دانی این حلال است و بعداً لازم نیست اداء بکنی، می دانی لازم نیست

بینه‌ای بیایی اقامه بکنی و چیزی، بین خودت و خدا می‌دانی، لازم هم نیست بروی به کسی بگویی یک چنین چیزی بوده....

س: «افضت بذلک» یعنی پول را داده.

ج: افضت بذلک، نه، یعنی افضت آن خانم بذلک که گفته اگر مصرف کردی و من مُردم بر تو حلال است.

خب یا اگر گفت که خودت مُردی برای تو حلال است. اگر بین خودت و خدا این جور است آره، نه تو لازم است وصیت کنی که من حالا پول او را این قدر مصرف کردم، چون گفته حلال است و طیب است. نه اگر او مُرد لازم است بیایی به ورثه‌اش بگویی آره من این قدر از پول او برداشتم مصرف کردم. نه لازم نیست، دمش را در نیاور، به کسی لازم نیست بگویی، چون بین خودت و خدا و او می‌دانی این جور بوده. و حلال طیب، ثلاث مرات حضرت فرمود. «ثُمَّ قَالَ يَقُولُ اللَّهُ جَلَّ اسْمُهُ فِي كِتَابِهِ - فَإِنْ طَبِنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا.» بعد حضرت فرمود که خدای متعال جل اسمه در کتاب قرآنش فرموده «فَإِنْ طَبِنَ لَكُمْ» اگر خانم‌های شما «طَبِنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ» از بخشی از مهریه‌شان، این‌ها از طیب نفس حلال کردند برای شما، «فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا» آن که آن‌ها حلال کردند از مهریه‌شان، آن را مصرف کنید و بخورید در حالتی که هم خوش است برای شما، هم گوارای برای شماست. خب این آیه را برای چی امام خواندند؟ او که از مهر نگفته که از مالش، نگفته از مهریه‌اش. این آیه مال مهریه است. امام این را که خواندند، به این می‌خواهند استناد کنند دیگر، می‌گویند این که من گفتم اشکالی ندارد، این از این آیه کَانَ استفاده کردند. استفاده این مطلب از این آیه، از راه فقط چه چیزی می‌شود؟ الغاء خصوصیت می‌شود. خب مهر هم مالش است، بقیه پول‌ها هم مالش است. وقتی خدا در این مال فرمود، خصوصیتی ندارد بقیه مال‌ها همین جور است. این پس همان الغاء خصوصیت است.

س:

ج: شما نمی‌توانید بکنید، اما مثل شیخ انصاری و شیخ طوسی و شیخ مفید و این‌ها انجام دادند این کار را.

«و رواه محمد بن الحسن باسناده عن الحسين بن سعيد مثله» خب حالا این روایت چه جور مؤید بحث ما می‌شود؟ «فَإِنْ مَوْرَدُ الْآيَةِ الْكَرِيمَةِ أَنْ تَطْيِبَ الْمَرْأَةَ نَفْسًا لَزَوْجِهَا عَنْ شَيْءٍ مِنْ صَدَاقِهَا» صداق یعنی مهر، آن که مورد آیه شریفه است این است. «و مع ذلك اسر الامام» مع ذلك که آیه مال خصوص صداق است اسراء دادند و تعدیه

فرموده است امام حکم را از موردش که صدق باشد «الی غیر الصادق» به غیر آن تعدیه فرموده. خب فإنّ مورد الآیه این است و اسراء امام «و ظاهره» امام اسراء کرده و ظاهر این اسراء این است که «أنه من باب الاستدلال بالآیه بالغاء الخصوصية» خب دیگه و تنمة الکلام ان شاءالله برای جلسه بعد. و صلی الله علی محمد و آله.

جلسه ۳۶

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

میلاد مبارک و مسعود صدیقه طاهره سلام الله علیها را خدمت حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا فداه و حضرت فاطمه معصومه علیها السلام و همه شیعیان و موالیان خاندان عصمت و طهارت و شما اعزه بالاخص تبریک عرض می‌کنیم و امیدواریم که همه ما جزو موالیان و شیعیان راستین آن بزرگواران بوده باشیم ان شاءالله. و هم چنین میلاد فرزند بزرگوار صدیقه طاهره حضرت امام رضوان الله علیه را تبریک عرض می‌کنیم.

«و لعل تفسیر الآیه بالاعم کان من جهة الغاء الخصوصية ایضاً فی روایة أخرى» خب بعد از آن که فرمودند حجیت الغاء خصوصیت ثابت هست در مواردی که موجب علم یا اطمینان بشود یا مواردی که ظهور داشته باشد و آن ظهور موجب علم و اطمینان بشود و یا این که نه، موجب علم و اطمینان هم نشود ولی ظهور واقعاً برقرار باشد حالا چه ظهور لفظی، چه ظهور حالی گفتند حجت است. حالا مؤکد این حجیت روایاتی است که از آن روایات استفاده می‌شود که ائمه معصومین علیهم السلام هم از راه همین الغاء خصوصیت استدلال فرموده‌اند و یا این که استشهاد فرمودند. یکی از مواردی که از بعضی روایات استفاده می‌شود که از باب الغاء خصوصیت کأنّ بعض ائمه علیهم السلام استشهاد یا استدلال فرمودند همین آیه شریفه‌ای است که راجع به مهریه است که فرمود «فَإِنْ طِئِنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ» یعنی شیء من المهر، «نَفْسًا فَكُلُّوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا» (نساء/۴) خب یک روایتش را قبلاً خواندیم، این روایت جدیدی که امروز می‌فرمایند. می‌فرمایند «لعل» شاید تفسیر این آیه مبارکه به اعم از مهریه و غیر مهریه از اموال زوجه، از جهت... کان این تفسیر از جهت الغاء خصوصیت نیز در روایت دیگری غیر از روایت گذشته که خواندیم